



قیمت اشتراک

سالیانه

در ایران ... ۳ تومان
 در آلمان ... ۶۰ مارک
 در سایر ممالک یک لیره انگلیسی
 قیمت هر شماره رای تک فروشی
 در ایران ۳ قران است

کافه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک بار
 در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
 Berlin-Charlottenburg,
 Leibnizstr. 64

۶ تیرماه ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غرة ربيع الأول سنة ۱۳۳۹ = ۱۳ نوامبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 11 • Jahrg. 5

کسانیکه در ایران طالب اشتراک روزنامه کافه در سال آینده آن (که از غرة جدی الأولى ۱۳۲۹ شروع میشود) هستند و یا مشترکینی که مایل بنداومت در اشتراکند باید قبلاً وجه اشتراک را بوکلائی کافه پرداخته و قبض گرفته بداره بفرستند بطوری که تا موعده انتشار شماره اول سال دوم (دوره جدید) وجه بجا برسد وگرنه روزنامه قطع میشود.

نکات و ملاحظات

بدون هیچ شکی بزرگترین عیب و نقص و بدترین بدبختیهای بزرگترین بدبختی
 ایران بیشمار مملکت ما بیسوادی عمومی است و در این باب حاجت بهیچ گونه بحث و تدقیق نیست. نه نقص ثروت، نه داشتن راه منظم، نه خرابی آلت تعلیم یعنی الف باه عربی، نه اسیری زنان و پستی حالت اجتماعی آنان و محرومی این قسمت از ملت از تربیت و تجربه، نه تداول آلکل و وافورکشی عمومی و تریاک، نه شیوع بی امان امراض قتاله و بی پناهی ملت در مقابل آنان، نه انقراض نسل و اضمحلال ملت بواسطه عمومیت امراض منحوس تناسلی، نه عبودیت دهقان و خرابی فلاحت، و حتی نه خرافات بی اساس مذهبی و آرایشها و برگ و سازهایی که باسناد دین بسته شده و اغلب علل بدبختیهای اقوام

اسلامی شمرده میشود، و نه انحطاط اخلاقی مفرط طبقه عالی شهر نشین ایرانی و خصوصاً پایتخت و شیوع عام دزدی در عمال دولت و دروغ و اسباب چینی و عشق غیر طبیعی در میان عامه طبقات ملت و وجود یک اردو لشکر از مقتخواران زورگو که اولیای دولت را از هر قسم که باشند مجبور بباج دادن بآنها میکنند - هیچ کدام از این معایب اساسی بقدر کثرت اهمیت عیب بیسوادی عمومی را ندارد و امّ المعایب. علّة اللعل بدبختیها، سرچشمه اصلی همه نواقص، و منشاء تمام خرابیها همین بلای بیسوادی عامه است. لکن اگر درست دقیق شویم و در راه رستخیز ایران غور نمائیم می بینیم یک بدبختی بزرگ دیگری در کار است که در نتیجه منفی خود حتی بدتر و بزرگتر از بیسوادی عمومی است. این فقره را بطور اختصار میخواهیم ذیلاً بیان بکنیم ولی فهم صحیح مطلب محتاج بتأمل وغور و نظر است.

فعلاً از عموم ملت ایران بواسطه عدم شیوع تربیت و تعلیم فقط یک قسمت کوچکی ممکن است در امور عامه و صلاح و فساد مملکت فکر یا دخالت کند که در واقع طبقه با سواد و مرفه الحاح شهر نشینان است و باقی یا ابدأ در این گونه امور دخالتی ندارند و یا بکلی بی قید میباشند. از این طبقه اولی نیز قسمتی بکلی فاسد و در پی منافع شخصی نامشروع خود بوده یا آنکه هیچ کاری باصلاح مملکت ندارند و یا اصلاً دشمن وطن خود میباشند و غالباً شاگرد مدرسه طبقه دوره استبدادی «بزرگان» و حکام ایران هستند. ما از این دو دسته میگذریم و میرسیم بسر دسته و طن پرستان و تجدد طلبان که اخیراً باسم مشروطه طلبان و استقلال خواهان در سیاست عمومی مملکت نیز مداخله پیدا کرده اند. البته اگر یک عیب بزرگ اساسی و عمومی در مملکتی هست که بدون رفع آن محال است اهل آن کشور قدم بجاگذاری تمدن و ترقی بگذارند آنگاه باید همین طبقه صالح از اهل مملکت اصلاح نماید. حالا اگر بتشریح و تحقیق معلوم شود که این طبقه یعنی طبقه با سواد و تمدن دوست و علاقه مند در امور مملکت نیز از رفع عیب اساسی قاصرند آیا این خود یک عیب بزرگتر از خود عیب اساسی نمیشود و آیا نتیجه ثابت شدن یک چنین مطلبی باعث خاموشی هر گونه شعله امید در باره آینده مملکتی که در گذشته مردان نامور زیادی از آن برخاسته و اکنون درینا شوره زار گردیده نمیشود؟ بلی آن دسته از مردم با سواد و ترقی دوست و استقلال طلب و آزادی خواه و تربیت شده یا قبا راسته نیز که فقط و فقط اصلاح امور عامه از آنها انتظار میرود نیز بر دو قسمت هستند و بدیختانه قسمت سوّمی تاکنون در میان آنها دیده نمیشود. یک قسمت از آنها سیاستون عوام و تربیت شدگان کم عمقی هستند که استقلال و آزادی مملکت را دوست دارند و بعضی از آنها شاید واقعاً حاضر بقبول زحمت و رنج هم در راه بلندی مقام وطن خود هستند ولی نقص بیعلمی و کوتاه نظری همه فواید نیت خوب و مساعی غیرتندانه آنان را ضایع میکند. این جمع کمان میکنند که وطن پرستی عبارت از دوست داشتن تمام یا اغلب عادات و آداب وطن خود و چسپیدن بآنها میباشد. خود پسندی ملی آنها را وادار میکند براینکه گمان کنند که ایرانی در خیلی امور بر ملل متمدنه فائق است و حتی سعی در اثبات مزیت ایران و ایرانی در هر باب و یا اقلماً برای تسلی حدود در بعضی امور بر سایر ممالک و ملل دارند. ابتدا در فواید خوردن غذا با دست پنجاه دلیل میبراشند و چون همرا بصد دلیل دیگر رد بکنید میچسپند بخوشحظی خوشنویسان ما و کجی خط فرنگی و چون پس از یک سال جز و بحث عاقبت از محبت الف بای کج و کوچ عربی نیز دست بردارند لباس زنهارا عنوان میکنند و بالاخره اگر عمر یک شخص دانا بیست سال شب و روز صرف تربیت و باز کردن چشم یک نفر تنها از این آقایان «وطن دوست» گردد باز چون در عمق تمدن اروپائی نفوذ و غور نکرده و روح مطلب را حالی نشده قبول نخواهد کرد که تمدن یونانی و رومی بلا شرط از تمدن بابلی و هندی و ساسانی هزار درجه عالیتر است و این یک دنیای دیگری است غیر از آن. از این جمع با آنکه خیلی اجزاء

* * *

آفت محصلین مدارس متوسطه و عالیّه ایرانی در داخله و خارجه مبتلای تخم یک آفتی هستند که در صدی هشتاد و بلکه بیشتر آنها مدرسه را تمام نمیکند و تحصیل خود را باخر نمیرسانند و یا اولیای جاهل آنها تحصیل نیمه کاره آنها را کافی دانسته آنانرا برای جا دادن در ادارات بیحساب دولتی که سند لیاقت علمی مطالبه نمیکند از مدرسه بیرون میآورند و یا خود جوانها برای باز نماندن در عیش و بطالت از جوانان دیگر تحصیل را ناقص گذاشته و بیرون میروند. آنها نیز که بفرنگ میروند عموماً یا تحصیلات خود را ناقص گذاشته و یک مخلوفی بین کبک و کلاغ شده برمیگردند و یا اگر تحصیلات خود را درست تکمیل کرده و با پول مملکت خود معرفت کافی اندوختند دیگر بایران برنمیگردند و در واقع مهاجر میشوند و باین طریق میبینیم علاوه بر عیب سابق الذکر که در طبقه مردان مملکت است و ما آرا بزرگترین بدبختی ایران نامیدیم مایه تخم گیری معرفت و ترقی (یعنی جوانان محصل) نیز در آن ملک بدبخت دوچار این آفت سوزان و مهلک است. داروین^(۱) فیلسوف مشهور انگلیسی که مؤسس عقیده نشو و ترقی^(۲) توانش گفت در یکی از تألیفات خود گوید که قانون انتخاب طبیعت^(۳) و تنازع بقاء^(۴) و تراکه ارثی^(۵) همیشه مقتضی و مُشج بقاء اکمل^(۶) نیست بلکه نتیجه این قوانین طبیعت بقاء انسب^(۷) است و از این جهت گاهی همین قوانین طبیعت موجب تنزل یک جنس حیوانی میگردد. عالم مشار الیه برای اثبات این ققره یک مثال میآورد از یک نوع مگس که در یکی از جزایر کاناری (در مغرب آفریقا) موجود است. این جنس مگس با اینکه جنساً مثل مگسهای پرنده صحراست خوب نمیتواند پرد و فقط مسافت کمی میجهد. داروین گوید جهت آن این است که ابتدا این مگسها عیناً مثل سایر پرندگان نوع خود خوب میریدند ولی چون جزیره کوچک است آن قسمت از مگسها که خوب میریدند پدریا افتاده و تلف شدند و فقط بعضی از افراد مگسها که ضعیف و عاجز و یا ناخوش بودند ماندند و باین ترتیب روز بروز مگسهای چالاک تلف شده و افراد ضعیفه زنده ماندند و نسل آنها نیز بالطبع ضعیف تر شده و باز در نسل دوم هر کدام برحسب اتفاق تندروتر و پرنده تر بودند بآب افتادند و ضعیف ترها ماندند تا بمرور زمان و توالی قرون یک نوع عاجزی بتوارث نسلی پیدا شد. این ققره یک مثال خوبی است برای اینکه فهمیده شود که چطور ممکن است ایران با وجود سیر بطرف جلو فقیرا برود و بمرور زمان بجای ترقی تنزل بنماید زیرا آنها از ابتدای ملت که کم و بیش بر و بالی از علم و معرفت پیدا میکنند با کمال بیعلاقگی و خود پرستی مادر و برادر خود را در جزیره بدبخت جهل و فقر و ذلت گذاشته بسوی ایاقانوس تمدن و خوشگذرانی میرند و درست مضمون «آرا که خبر شد خبری باز نیامد» در آنها مشاهده میشود.

معنوی آنها و تنزل ما واقف میشوند و خوبی و راحت و آزادی و آبادی و خوشی و امنیت ممالک مغرب زمین را در میانند تأثیری که در آنها حادث میشود این است که کم از ملت خود سیر شده و از آن زندگی تا راحت یا کم راحت نفرت کرده و بتدریج از قوم خود بیزار شده یا بکلی چشم از آن مملکت و ملت پوشیده و فقط وقت و عمر خود را بزندگی راحت و خوشگذرانی و سعی در جمع پول و صرف در فرنگ میکنند و یا اگر جوش و خروشی داشته باشند زبان بطعن و تنقید ملت و مملکت اصلی خود گشوده و بدگویی بآن قوم بد بخت را که بزرگترین بد بختی بی علاقگی اولاد با معرفت خودش است بحال عامه پیشه خود ساخته و بالأخره درست بتمام معنی کلمه دشمن وطن خود میشوند. یکی از رجال تربیت شده ایران در موقع صحبت از یک جوان تربیت شده دیگر و در مقام مدح او بخود نگارنده چنین گفت: «فلان شخص و اقا جوان خیلی خوب و بیمثل است در پاریس عزت گزیده و با هموطنان خود هیچگونه مراد ندارد و حتی بقدری از ایران و ایرانیان متنفر است که بمن میگفت فلانی هر وقت بآئینه هم نگاه میکنم نفرت میکنم که باز یک ایرانی دیده ام!!»

این است بزرگترین بدبختی ایران و بالاترین تمام بدبختیهای تصور پذیر و این است بزرگترین اسباب نومیدی. وقتیکه اهل سواد و نجبه یک قومی یا کوه نظر و بیخبر و عوام باشد بختی که جنگ عمومی دنیا را سر معدن فیروزه نیشابور پندارد و معتقد تمدن اروپائی نشود و یا واقف باوضاع عالم ولی دشمن خاک خود و یا متفر از آن باشد آیا امید نجات و اصلاحی برای آفتوم باقی میماند؟ دسته اول میخواهد زندگی بست و کثیف و ذلیل را که با فقر توأم و از خوشگذرانی محروم است نگاهداشته و خاک خود را مانند یک مزبله و منجلا ب گذاشته و فقط از استقلال آن مدافعه کند و دسته دوم میخواهد خود از خوشگذرانی و عیاشی فرنگ متمتع شده و آنچه ممکن است دیگران را نیز بترک «وطن بازی» دعوت کرده و آنان را بسلک خودش ارشاد کند. یکی از این دو دسته مثل آن پدر و مادری است که یک طفل علیل و بدگل و کچل و ناخوش و کثیف و جاهل داشته باشند و باصرار معتقد آن باشند که بچه ایشان از بچه همسایه متمول و سالم خوشگل تر و نظیف تر و با تربیت تر و زیباتر و بهتر است و دسته دیگر مانند پدر و مادر دیگری است که عیناً بهمان ترتیب طفلی داشته باشند ولی خوبی و قشنگی بچه همسایه و بدبختی بچه عزیز خود را فهمیده و قبول داشته باشند منتهای بجای اینکه این اقرار محرک آن شود که طفل خود را معالجه کرده و لباس تمیز و قشنگ پوشانیده و تربیتش کنند فرزند خود را بکوجه و دور انداخته و بچه همسایه را بفرزند خود بردارند. اگر در میان این دو جمع غیر طبیعی که هر دو عجیب و مفورند قیاسی باید کرد باز بالنسبه آن پدر و مادر احمق اولی بر والدین بی وجدان دومی ترجیح دارند.

(۱) Charles Darwin (۲) Evolution (۳) Selection (۴) Lutte pour l'existence (۵) Accumulation (۶) Persistance du (۷) Persistance du plus apte

حیات داشته و در حدود سال ۱۴۰ وفات نمود از جمله کتب و نوشتجات گرانبانی که از زبان پهلوی عبری ترجمه نموده بود یکی هم همین «نامه تنسّر» بوده که معلوم میشود در قرون اول اسلام معروف مورخین عرب بوده چنانکه مسعودی نیز که در سنه ۳۴۶ وفات نموده هم در «مروج الذهب» و هم در «کتاب التنبیه و الاشراف» از تنسّر صحبت مینماید و حتی در این کتاب دوم که در سنه ۳۴۰ تألیف شده یک فقره از نامه تنسّر را هم که موضوع همین مقاله ما میباشد نقل نموده است.

غیر از مسعودی و ابو ریحان بیرونی و ابو علی احمد بن محمد مکیه (متوفی در سنه ۴۲۱) که آنها هم چنانکه در ذیل خواهد آمد ذکری از تنسّر نموده اند دیگر ظاهراً هیچکدام از مورخین مشرق ذکری از تنسّر نکرده اند^(۱) و چون اغلب تألیفات ابن المقفع هم بکلی از میان رفته است ممکن بود که از این نامه گرانبانی هم دیگر هیچوقت اثری بدست نیاید ولی از حسن اتفاق یک روزی که محمد بن حسن بن اسفندیار که مؤلف کتاب مشهور «تاریخ طبرستان» است (در سنه ۶۱۳ تألیف شده) قریب پنج قرن پس از عهد ابن المقفع در خوارزم گردش و سیاحت مینموده از قضا در دکان یک کتابفروشی در میان کتابهای کهنه نسخه ترجمه عربی «نامه تنسّر» را پیدا مینماید که همان ترجمه ابن المقفع بوده و آن کاغذ را در مقدمه کتاب خودش بفارسی ترجمه نموده است و امروز فقط همان ترجمه فارسی در دست است و با آنکه ترجمه ترجمه است و هر مترجمی خود سرانه بدان چیزهای زیاد افزوده باز متضمن مطالب بسیار سودمند تاریخی فراوان میباشد.

اکنون اول قدری از شخص تنسّر صحبت کرده و بعد بتفصیل و تشریح نامه او خواهیم پرداخت. در خصوص اسم او باید دانست که در کتابهای سابق الذکر مسعودی این اسم چنان تحریف و تصحیف شده بود که محال بود دانست صورت و شکل اصلی آن چگونه بوده است ولی در کتاب پهلوی «دینکرت» که کتابی است مذهبی و در نیمه اول قرن سوم نوشته شده است از تنسّر صحبت میکند و او را «هیربدان هیربد» مینامد یعنی رئیس مذهبی و میگوید که اردشیر بابکان او را مأمور جمع آوری و ترتیب کتاب «اوستا» نمود و بخط پهلوی این کلمه تنسّر (Dnsr) طوری است که سه طور میتوان آرا خواند: تنسّر، توسر و تنسّر و از آنجائی که در مقدمه ترجمه فارسی نامه تنسّر که در دست است مذکور است که «او را تنسّر برای آن گفتند که که بجملة اعضای او چنان موی رسته بود و فرو گذاشته که همه تن او چون سر اسب بود» لهذا میتوان تنسّر با تون مشدرا صحیح تر از دو احتمال دیگر دانست چون در این صورت این کلمه میتواند معنی

(۱) در «مجل التواریخ» هم (که کتاب تاریخی است بزبان فارسی و در حدود سنه ۵۲۰ تألیف شده و مؤلف آن مجهول است و یک نسخه منحصر فرد قدیمی از آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است) در «باب العاشر - اندر یاد کردن که در روزگار هر پادشاهی بیغبران که بودند و موبدان و سیهندان و معروفان» مینویسد که «اندر عهد اردشیر بابکان سام بن رجیع دستور بود و ماهر موبدان موبد و . . . و نگارنده این سطور احتمال میدهد که کلمه ماهر نیز تصحیفی باشد از کلمه توسر که همان کلمه تنسّر است که در قرائت از خط پهلوی توسر هم خوانده میشود چنانکه در ضمن مقاله خواهد آمد.

بلی این است بزرگترین بدبختی ایران که آن خاک بدبخت با همه معایب و نواقصی که دارد یک دسته سومی ولو خیلی کم در میان اولاد خود ندارد که هم علم و معرفت و تمدن امروزه دنیا را فرا گرفته و فهمیده باشد و هم ترحمی بخویشاوندان و قوم بدبخت و ناخوش خود داشته در اصلاح حال آنان سعی کرده و قدمی بردارد و باین ترتیب بآنچه که باید بالأخره روزی شروع شود شروع شده باشد که ورنه این قافله تا بحشر لنگ است.

یک نامه از عهد ساسانیان

نامه «تنسّر»

دوره ساسانیان که چهارصد و هجده سال^(۱) طول کشید عهد عظمت و جلال حقیقی مملکت ایران بود و هر چه را که از آن عهد و دوران باقی مانده ما ایرانیان باید بسیار گرانبانی دانسته، مایه افتخار خود شمرده و بجان و دل خریدار آن باشیم.

از این عهد ارجند بدبختانه اسناد تاریخی مستقیمی که حقیقه در همان عصر نوشته شده باشد بسیار چیز کمی در دست است و هر چه بوده بمروار ایام برده سیل فنا گردیده است. امروزه چیزی که در دست است عبارت میباشد اولاً از یک عده کتیبه‌هایی که پادشاهان ساسانی در بدنه کوههای قلمرو خاک یا ممالک متصرفی خود بیادگار گذاشته‌اند و ثانیاً دو سند تاریخی ذیل: یکی کتاب کوچکی باسم «کارنامه اردشیر بابکان» که مشتمل بر وقایع زندگانی و ظهور و فتوحات اردشیر بابکان بانی سلسله سلاطین ساسانی است (۲۲۶-۲۴۱ میلادی) که در حدود سنه ۶۰۰ میلادی باید نوشته شده باشد و مشهور است و دیگری صورت نامه‌ای است منسوب به «تنسّر» هیربدان هیربد^(۲) اردشیر بابکان که در جواب نامه پادشاه طبرستان باو نوشته و باو تکلیف میکند که اطاعت باردشیر بابکان را قبول نموده و او را شاهنشاه بشناسد^(۳).

بر خلاف «کارنامه اردشیر بابکان» متن اصلی این نامه که بخط وزیران پهلوی بوده بدبختانه بدست نیامده و امروز فقط یک ترجمه فارسی از آن در دست است و شرح این مسئله از قرار ذیل است: عبد الله بن المقفع ابن مبارک ایرانی مشهور که اهل جور از ایالت فارس بود و اسمش بفارسی قبل از آنکه قبول اسلام نماید روزبه بوده^(۴) و در زمان خلفای اموی

(۱) نولیدیکه «تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان»، صفحه ۴۳۰.

(۲) هیربدان هیربد منصبی بود رسمی که در عهد ساسانیان بمتولی باشی آتشکده‌ها داده میشد.

(۳) علاوه بر اینها و نوشتجات مذهبی کتاب کوچک دیگری نیز از عهد ساسانیان مانده موسوم به «یادگار نامه زریران» که چون جنبه داستانی دارد در فوق در جزو اسناد تاریخی محسوب نگردید. در خصوص این کتاب رجوع شود بشرح مبسوطی که در مقاله «منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه» در شماره ۱۰ کاوه صفحه ۱۰، ستون راست مندرج است.

(۴) در خصوص ابن المقفع نیز رجوع شود بمقاله «منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه» در همین شماره کاوه صفحه ۱۰-۱۱.

در آمده است^(۱). علمای «ایران‌شناس» فرنگی‌را که در خصوص این نامه تبّعات و کاوشهای علمی نموده‌اند یقین حاصل شده است که این نامه حقیقه از عهد ساسانیان است منتهی نظر بعضی نکات و مطالب آن^(۲) بعضی از علمای مذکور را عقیده چنان شده که این کاغذ در عهد انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) نوشته و یا اقلّاً تهذیب شده است^(۳).

ابن المقفّع شرحی مقدمه مانند نیز بر ترجمه خود افزوده است که حاکی می‌باشد بر استیلای اسکندر بر ایران و تشکیل شیوه ملوک الطوائفی در آن مرزوبوم و مرگ اسکندر و خروج «اردشیر بابک بن ساسان» و مقدمه مذکور چنین شروع میشود: «چنین گوید ابن المقفّع از بهرام بن خورزاد [و او] از پدر خویش منوچهر موبد خراسان و علمای پارس» و از اینرو میتوان گمان ضعیفی نمود که شاید ابن المقفّع عین متن پهلوی نامه تَنَسَّر را در دست نداشته است ولی بهر حیث از بعضی قراین دیگر استنباط میشود که بطور یقین متن پهلوی نامه مذکور (اصلی یا غیر اصلی) در میان بوده است و فقره ذیل این مطلب را تا حدی ثابت مینماید: ابو ریحان بیرونی (۲۶۲-۴۴۰) در کتاب خود موسوم به «تحقیق ما للهند من مقوله مقبولة فی النقل او مرذوله»^(۴) در باب علوم و مذاهب و عواید هند در موقع صحبت از نکاح المقت که در زمان ساسانیان معمول بوده (نامه تَنَسَّر هم از آن صحبت میکند) مأخذ خود را «نامه تَوَسَّر» هربدان هربد به پدشوارگرشاه در جواب وی» مینویسد و ازینرو معلوم میشود که مطالب مزبور را از روی ترجمه عربی ابن المقفّع ننموده و الا او هم «تَنَسَّر» مینوشت و از آنجائیکه در خط پهلوی حرف تون و واو یک شکلی نوشته میشود یعنی همان کلمه تَنَسَّر تَوَسَّر هم خوانده میشود پس این خود دلیلی میشود بر اینکه مأخذ ابو ریحان غیر مستقیم یک متن پهلوی از نامه تَنَسَّر بوده است^(۵).

چنانکه در فوق گذشت علاوه بر مسعودی و بیرونی ابو علی احمد مسکویه هم در «تجارب الأمم» ذکری از تَنَسَّر مینماید و در موقع سخن راندن از اردشیر بابکان مینویسد: «او [اردشیر] آدم با رأی و حزمی بود و فکر بلند داشت و طرف اعتماد او شخص دانای فاضلی بود از فارسیان معروف به تَنَسَّر که هربد بود و مدام در فکر و تدبیر کار اردشیر بود و در سیاست مملکت با او همراهی مینمود. . . .»^(۶).

مذکور را برساند^(۱). مسعودی در «مروج الذهب» در موقع صحبت از اردشیر از روابطی که وی در آغاز سلطنت خود با شخص مقدسی از نسل سلاطین گذشته که موسوم به «تَنَسَّر» بوده سخن میراند و میگوید که این شخص «افلاطونی المذهب»^(۲) بوده. در «کتاب التّیبه و الأشراف» باز همین مورخ مینویسد که «تَنَسَّر موبد اردشیر بوده و مردم را بدو میخوانده و مُبَشَّر ظهور وی»^(۳) بوده است و در جای دیگر همان کتاب باز در ذکر ظهور اردشیر شرحی مینویسد که ترجمه آن از قرار ذیل است:

«... ما ذکر کردیم سبب را در آغاز ظهور اردشیر و خبر داعی وی تَنَسَّر (تَنَسَّر) زاهدرا که بعضی از مردم او را دوشَر (توسر) مینامند و مذهب افلاطونی داشت و از اولاد پادشاهان ملوک الطوائف بود و سلطنت پدرش در فارس با او خاتمه یافت و او زاهد شد و اینکه چگونه او مردم را دعوت باطاعت باردشیر نمود و ظهور او را بشارت داد و دعاء باطراف فرستاد و با اردشیر همراهی نمود تا آنکه کار سلطنت را برای او آماده ساخته و او را تمام ملوک الطوائف غالب ساخت. و تَنَسَّر (تَنَسَّر) دارای رساله‌های متمایزی است در انواع سیاست ملک و دین که شرح حال اردشیر را بیان مینماید و سبب اقدامات و کردار وی را در اموریکه در سلطنت و در دین بیان آورده و هیچ یک از ملوک پیش از او نکرده بودند موجه مینازد و میگوید که صلاح حال و وقت در این بوده است. از جمله نوشتجات وی رساله‌ای به ما جُشَنَن . . . و رساله‌ای پادشاه هند و رساله‌ها و نوشتجات دیگر است^(۴)».

دارمستتر مستشرق مشهور فرانسوی در مقاله خور در باب نامه تَنَسَّر مینویسد: این نامه تَنَسَّر اگر صحیح و موثق باشد یعنی اگر باوجود آنکه از لفظ پهلوی عبری ترجمه شده و بعد از عربی بفارسی باز صورت اصلی خود را از دست نداده باشد و ترجمه متنی باشد که هربدان هربد اردشیر نوشته است در این صورت پس از کتیبه‌های خط میخی هخامنشیان و کتاب آوستا قدیمترین سند تاریخی است که از ایران قدیم برای ما مانده است و حتی میتوان آنرا از آوستا هم قدیمتر دانست یعنی از صورت و شکلی که آوستا پس از تدوین قطعی خود گرفت و مخصوصاً اگر در نظر بگیریم که یک قسمت آوستا در دوره اولین جانشینان اردشیر بتحریر

(۱) دارمستتر در مقاله خود در خصوص نامه تَنَسَّر مینویسد که وجه تسمیه مذکور با لفظ تَنَسَّر مطابقت ندارد چون تَنَسَّر مرکب است از دو کلمه «تَن» و «سَر» ولی نکته مهمه که رستن موی ر تمام اعضای او باشد از این دو کلمه مفهوم نمیشود ولی اگر قبول نمایم که این کلمه در پهلوی با دو نون نوشته میشده و بعد چنانکه اغلب دیده شده یک نون را در نوشتن حذف نموده‌اند وجه تسمیه صحیح میگردد چه در اینصورت «این کلمه تَنَسَّر میشود یعنی تَن وَرَس (تنو وروزو) که معنی آن «کسی که مو روی تمام بدن دارد» است. و چون مطلب مزبور درست روشن نیست عین متن فرانسوی آن هم نقل شده: «Si l'on suppose que le pehlevi t n s r a laissé tomber, comme il arrive souvent, une lettre répétée, on aura t n n s r, c'est à dire tan-vares (tanu-varesò) qui a du poil sur tout le corps». Journal asiatique, mai-juin 1894, p. 508.

(۲) مروج الذهب، طبع لیدن جلد دوم، صفحه ۱۶۱.

(۳) کتاب التّیبه و الأشراف، طبع لیدن، صفحه ۹۹.

(۴) ایضاً، صفحه ۱۰۰.

(۴) طبع لندن، سنه ۱۸۸۷ میلادی، صفحه ۵۳.

(۵) «سلطنت ساسانیان»، صفحه ۵۱، حاشیه ۱.

(۶) تجارب الأمم، طبع لیدن، جلد ۱، صفحه ۹۸.

کاغذ تَنَسَّر چینی شروع میشود:

« از جَسَنفشاه شاهزاده طبرستان و قَرشوادگر و جیلان و دیلمان و رویان و دماوند نامه تَنَسَّر هرید هرابده (اردشیر) رسید خواند و سلام فرستاد و سجود میکند و هر صحیح و سقیم که در نامه بود مطالعه رقت و شادمان شد اگر چه برخی بر سداد بود و برخی بافساد امید است که آنچه سقیم باشد بصحت مبدل شود.»

تَنَسَّر جَسَنفشاه را «شاه و شاهزاده» مینامد و در باب پدر او میگوید که:

« پدر سعید تو بعد از نود سال عمر و پادشاهی طبرستان سخن مرا بسمع قبول اصفا فرمودی.»

و در خصوص خود میگوید که:

« بر عقلا و جهلا و اوساط و اوباش پوشیده نیست که مدت پنجاه سال است تا نفس اماره خویش را بریاضتها از لذت نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نمودم غرض من از تقریر طریقت و سیرت خویش بدانکه احکام آن رای و ساخته من نیست. مرا چه زهره آن باشد که در دین دلیری کرده چیزی حلال را از زن و شراب و لهو حرام کنم که هر که حلال را حرام دارد چنان باشد که حرام را حلال داشته باشد.»

در خصوص ایرادی که جسنفشاه در نامه خود باردشیر گرفته و گفته بوده که وی بدعت در دین مینهد و «حق اولیان طلبد بترک سنت» تَنَسَّر مینویسد:

« میدانی که اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت باصطخر. سر یکی (نسکی؟) (۱) از آن در دلها مانده بود و آن نیز جله قصص و احادیث بود شرایع و احکام ندانستند تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و نهاب سنت و حرص بر بدعت و طمع فخر از یاد خلائق چنان فرو شد که از صدق آن الفی (۲) تماند پس لابد چاره نیست که رای صائب صالح در احیای دین باشد.»

فقره ذیل راجع برزم و بزم و صلح و حرب اردشیر یکی از مفیدترین فقرات نامه مزبور است:

« دیگر آنچه سؤال کردی از رزم و بزم و صلح و حرب شهنشاه. بدانند که زمین چهار قسم دارد یک جزء زمین ترک میان مغارب هند تا مشارق روم دوم میان روم و قیط و بربر و عبرانیون و سوم سیاهان از بربر تا هند، چهارم این زمین که منسوبست بیارس و لقب «بلاد الخاضعین» میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه و فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و طخارستان. و این جزء چهارم بر گریده زمین است و از دیگر زمینها بمنزله سر و ناف و کوهان و شکم است و من تفسیر کنم: اما سر برای آنست که ریاست و پادشاهی از عهد ارج بن فریدون پادشاهان مارا بود و حاکم بر همه ایشان بودند و خلاق که در میان اهل اقالیم بر خاستی بفرمان و رای ایشان قرار گرفتندی و در پیش ایشان دختران خویش و خراج و هدایا فرستاندی اما ناف آنست که میان زمینهای دنیا است و مردم ما اکرم خلائق و اعز و اتقی و اشجع و سوارای تُرک و زبرک هند و خوب کاری و صناعت روم ایزد تبارک مجموع در میان مردمان ما آفریده زیاده از آنکه علی الأفراد ایشانراست. از آداب دین و خدمت پادشاهان آنچه مارا داد ایشانرا محروم گردانید و صورت الوان و موهای ما بر اوسط آفرید نه سواد غالب و

(۱) نگارنده از آنجائی که در کتب لغت معنی کلمه سربیک یا سربیکی را نیافت و در نسخه بدل متن هم کلمه «بسکی» دیده شد لهذا احتمال میدهد که این کلمه در اصل «نسکی» بوده که معنی آن معلوم است که فصلی باشد از کتاب آوستا.

(۲) دارمستیر این عبارت را بفرانسه اینطور ترجمه نموده: «Au point qu'il n'en resta pas un élif d'authentique» — Journal asiatique, 9^e Serie, T. III, p. 516 و ترجمه تحت القطفی این تفسیر فرانسوی چنین میشود: «که بقدر حرف آلف هم از آنها چیزی که صدق و راست و طرف و ثوق باشد تماند.»

خلاصه بنا بمقدمه ای که ابن المقفع بر نامه مذکور نوشته و ترجمه فارسی آن از طرف ابن اسفندیار در مقدمه «تاریخ طبرستان» مانده پس از مرگ اسکندر «بعد طول مدت اردشیر بایک بن ساسان خروج کرد و پادشاه شهر نهاوند و زمین عراقین و ماهات ماه نهاوند و ماه بسطام و ماسبدان و قزوین و سنان در آن اوان اردوان بود و از ملوک طوایف بزرگتر و مطلع ترین او بود اردشیر اورا با نود دیگر که از ابائی نشاندگان اسکندر بودند بگرفت و بعضی را بششیر و بعضی را بحبس بکشت و گذشته از اردوان در آن عهد عظیم القدر و رفیع مرتبه جَسَنفشاه (۱) پادشاه قَرشوادگر (۲) و طبرستان بود بحکم آنکه اجداد جسنفشاه از نایبان سکندر قهر و غلبه زمین قَرشوادگر باز سنده بودند و بر سنت و هوای ملوک فارس تولا کرده اردشیر یا او مدارا میکرد و لشکر بولایت او نفرستاد و در مبالغه مساهله و مجامله مینمود تا بمقاتله و مفاصله نرسد چون ملک طبرستان جَسَنفشاه را روشن شد که از طاعت و متابعت او چاره نخواهد بود نامه نوشت هرید هرابده اردشیر بن بایک تَنَسَّر . . . چون تَنَسَّر نامه شاه طبرستان بخواند جواب نوشت برین جله . . .» و از اینجا خود کاغذ شروع میشود که در واقع اسم رساله بیشتر شایسته آن است چونکه تخمیناً متجاوز بر ۵۰۰ بیت است ولی ممکن است که اصل کاغذ باین مفصلی نبوده و «ابن المقفع خیلی چیزهای تازه بر آن افزوده باشد و معلوم میشود برای اینکه این نوشته مجوسی را برای قارئین مسلمان خود قابل پذیرش نماید بعضی آیات قرآن و انجیل شاهد آورده است که رایحه ای که در متن اصلی نبوده بخوبی از آنها استنهام میشود. . . . علاوه براینها ابن المقفع که کلیله و دمنه را هم از پهلوی بعربی ترجمه نموده یک حکایت مفصلی از آن کتاب را هم (۳) در نامه تَنَسَّر بمناسبتی داخل نموده است و همچنین بعضی تفصیلات و مطالب دیگری که آشکار است که در متن پهلوی نبوده است» (۴).

مقصود عمده و اصلی تَنَسَّر در این نامه این بوده که ایرادهائی را که جسنفشاه (گَسَنَسَب شاه) باردشیر گرفته رد نموده و ثابت نماید که اردشیر در تمام اقدامات خود ذی حق بوده و راجع بتکلیف و صلاح جَسَنفشاه هم خطاب باو مینویسد:

« که رای من باعانت خلائق جز بر مکرمت نیست و خاص برای تو آنست بر اسبی نشینی و تاج و سریر گرفته بدرگاه شهنشاه آئی و تاج آن دانی که او بر سر تو نهد و ملک آن دانی که او بتو سپارد باید که تو عزم را بر رای معجل داری و بزودی بخدمت رسی تا بدانجا نرسد که ترا طلب دارند و ذمیم باشد و بفضب شاه مبتلا گردی و از مقام طوع بمنزل گره رسی.»

(۱) اصل این کلمه «جَسَنفشاه» که مسعودی «ما حَسَنَس» مینویسد «گَسَنَسَب» بوده که اسم علم است و در زمان ساسانیان متداول بوده است.

(۲) قَرشوادگر تحریفی است از قَدسوارگر که اصلاً در پهلوی پَسَخوارگر بوده. نگارنده این سطور در خصوص این کلمه در مقاله خود در خصوص مَزَدگ در شماره های ۳ و ۴-۵ صفحه ۱۲، ستون چپ، حاشیه (۲). در اینجا همینقدر باید دانست که پَسَخوارگر اسم سلسله جبال واقع در جنوب طبرستان (مازندران) بوده است.

(۳) مقصود حکایت پادشاه بوزنیگان است که در ترجمه عربی کلیله و دمنه که دوساسی (de Sacy) بطبع رسانده است دیده نمیشود ولی در کتاب «پَنچانترا» (Pančātānta) که اسم اصلی کتاب کلیله و دمنه بزبان سانسکریت است ضبط است و از اینرو معلوم میشود که در ترجمه پهلوی هم که معروف است در زمان انوشیروان شده موجود بوده است.

(۴) دارمستیر، صفحه ۳ از قسمت اول مقاله.

منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه

- ۲ -

در شماره گذشته دنباله سخن در خصوص شاهنامه بدانجا رسید که فهرست مختصری از کتب ایرانی قدیم که در قرون اولی اسلام در دست بوده و ترجمه عربی آنها معروف بود درج کردیم که بطور غیر مستقیم تملقی باسناد داستان ملی داشته و یا اصلاً راجع بوجود کتب پهلوی بود. اینک داخل شرح آن کتبی می‌شویم که مستقیماً راجع بداستان ملی بوده‌اند:

شاهنامه‌های پهلوی و عربی و فارسی

خدای نامه - سیرملوک الفرس - شاهنامه

خدای نامه

غیر از کتبی که ذکرش گذشت یک کتاب مهم دیگری هم در اواخر دوره ساسانیان تألیف شده که هم توان گفت مهمترین کتب باقیه از آن دوره بوده و هم برای موضوع ما مناسب مستقیم دارد و آن کتاب تاریخ پادشاهان ایران است که بدلائل زیادی^(۱) وجود آن برای ما ثابت شده و اسمش نیز بدست آمده. مقصود کتاب «خدای نامه» پهلوی است (خدای نامه) که بهمان معنی شاهنامه بوده^(۲) و ما از مقدمه باسنقری^(۳)

(۱) اولاً آنکه تقریباً آنچه از تاریخ ایران از مأخذ بومی (در زبان عربی و فارسی) در دست مانده در همه مأخذ مستقلة قدیمه که نقل از همدیگر نکرده‌اند متشابه و بظن قوی متحد المنشاء هستند ولایه از یک مأخذ مشترک کتبی قدیمی برداشته‌اند ثانیاً اسمی که از خدای نامه و ترجمه آن در کتب عربی مانند الفهرست و کتاب حزه بن الحسن اصفهانی (موسوم بتاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء که در سنه ۳۵۱ تألیف شده) و کتب مسعودی مانده و از ترجمه‌های متعدد آن سخن رفته و ثالتاً ذکر می‌کند که کتاب شاهنامه قدیم عهد ساسانیان در مقدمه شاهنامه فردوسی آمده دلایل وجود این کتاب بزرگ است که اساس مشترک شاهنامه و سیر الملوک‌های عربی بوده. فردوسی نیز در شاهنامه گوید: یکی نامه بد از که باستان فراوان بد و اندرون داستان * پراکنده در دست هر موبدی از و بهره برده هر بخردی.

(۲) خدای نامه ظاهراً یعنی نامه خداوندان یعنی پادشاهان بوده که ترجمه عربی آن تاریخ ملوک الفرس یا سیر ملوک الفرس شد و بعدها باغلب تألیفاتی که از روی آن کتاب یا ترجمه عربی آن در عربی بعمل آمد سیر الملوک اسم داده شد و ظاهراً از قرن سوم هجری بااینطرف بتألیفاتی که در فارسی عهد اسلامی در آن زمینه شد شاهنامه اسم دادند. یک احتمال دیگری هم در مسئله هست و آن این است که شاید خدای نامه اصلاً عنوان قسمت اولی کتاب یعنی تاریخ پیشدادیان بوده و بعدها بمساعجه بطور عام استعمال شده چه مسعودی در مروج الذهب دوبار ذکر کرده که طبقه اول ملوک ایران را خداهان مینامیدند. ثمالی نیز در کتاب غرر ملوک الفرس (صفحه ۲۳۹) بیکسرو نسبت میدهد که گفت که عادت در قدیم بر آن جاری شده بود که پادشاهان پیشینیان ما را خدایان (ارباب) بنامند. ولی اینکه حزه اصفهانی گوید که اولاد ماهویه قاتل پردکرد آخری را در مرو هنوز خداه گشان مینامند دلیل بر آنست که این استعمال تا آخر ساسانیان باقی بود.

(۳) امیرزاده بایستقر که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نواده امیر تیمور لنگ معروف بگورکان است. مشار الیه بتصحیح شاهنامه همت گاشته و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

نه صفت و حرمت زاید، مویهای محاسن و سر ما نه جمد بافراط زنگیانه و نه فرخال ترکانه. اما کوهان آنست که زمین ما با دیگر زمینها منافع و خصب [میشد] بیشتر دارد. اما شکم برای آن است که هر چه درین سه زمین باشد بر زمین ما آورند و تمتع ما را باشد از اطعمه و ادویه و اشربه و اغذیه و عطرها همچنانکه طعام و شراب بشکم شود و علمهای جله روی زمین با روزی گردانید.»

چنانکه سابق مذکور گردید مسعودی در «کتاب التنبیه و الاشراف» یک فقره از کاغذ تنسرا بحسبشاه (گشسب شاه) که وی ماجشس (ماه گشسب) مینویسد نقل نموده و برای تسهیل مقایسه در ذیل دو فقره مذکور را برمی چنانکه در کتاب مذکور است و بفارسی چنانکه ابن اسفندیار آنرا ترجمه نموده بنظر خوانندگان میرسانیم:

... و ذکر ذلک ایضا تنسر (تنسر) موبد اردشیر الداعی الیه و البسر بظهوره فی آخر رسالته الی ماجشس صاحب جبال دباوند و الری و طبرستان و الدیلم و جیلان قتال: «و لولا انا قد علمنا ان بلیة نازلة علی رأس الألف سنة لقلنا ان ملک الملوک قد احکم الأمر للابد ولکننا قد علمنا ان الابلایا علی رأس الألف سنة و ان سبب ذلک ترک امر الملوک و اغلاق ما اطلق و احلاق ما اغلق و ذلک للفناء الذی لا بد منه و لکننا و ان کتا اهل فناء فان علمنا ان نعمل للبقاء و نختال له الی امد الفناء فکن من اهل ذلک و لا ثمن الفناء علی قسبک و قومک فان الفناء مکف بقوته عن ان یمان و انت محتاج الی ان تین قسک بما یزینک فی دار الفناء و یقینک فی دار البقاء و نسأل الله ان یجعلک من ذلک بارفع منزلة و اعلی درجه (۱)»

«و اگر نه آنکه میدانم بعد از هزار سال بسبب ترک وصیت او تشویش و آشوب در جهان خواهد افتاد و هرچه او بست بکشایند و هرچه او گشاد بیندند گفتمی که او غم عالم تا ابد خورده است و اگر چه ما از اهل نیستی و فنائیم لیکن در حکمت آنست که کارها برای بقایسازیم و حیلت برای ابد کنیم باید که تو از اهل این باشی [و مدد مکن فنارا] تا زودتر خیر و سعادت خدمت دریایی که مباد شری بر تو و قوم تو بدید آید که حکما گفته‌اند ان الفناء مکفی من ان یمان و انت محتاج الی ان یمان قسک و قومک بما یزینک فی دار الفناء و یقینک فی دار البقاء (۲) . . .»

مترجم فارسی نامه تنسر یعنی ابن اسفندیار در پایان نامه مذکور چنین مینویسد: «ترجمه سخن ابن المنعم تا اینجاست و السلام. اما در کتاب چنین خواندم که چون جششاه طبرستان نامه تنسر بخواند بخدمت اردشیر بن بابک شد و تخت و تاج تسلیم کرد. اردشیر در تقرب و ترجیب او مبالغه فرمود و بعد مدتی که عزیمت روم مصمم کرد او را باز گردانیده طبرستان و سایر بلاد فرشادگر بدو ارزانی داشت و ملک طبرستان تا عهد کسری فیروز در خاندان او بماند.»

این بود شمه مختصری در باب «نامه تنسر» و مقصود نگارنده این سطور در اینجا فقط معرفی و عرضه داشتن این سند تاریخی بسیار سودمند بود بیدشگاه ارباب معرفت نه تحقیق و تدقیق در باب آن و کسانی که طالب معلومات بیشتر و مفصل تر و عمیقی در آن خصوص باشند باید رجوع نمایند بمقاله عالمانه‌ای که دارنسنتر مستشرق مشهور فرانسوی در آن باب بانضمام متن فارسی نامه مذکور در مجله فرانسوی موسوم به «روزنامه آسیائی»^(۳) نوشته و همچنین فصلی که استاد کریستین دانارکی که معروف خوانندگان «کاو» هستند در آخر کتاب عالی خود موسوم به «سلطنت ساسانیان»^(۴) نوشته‌اند.

سید محمد علی جمال زاده.

(۱) کتاب التنبیه و الاشراف، صفحه ۹۹.

(۲) مجله «روزنامه آسیائی»، سلسله ۰۹، جلد ۰۳، صفحه ۲۴۶-۲۴۷.

(۳) Darmsteter: Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan (Journal Asiatique Série 9, Tom 3, p. 185-250, 502-555).

Arthur Christensen: L'Empire des Sassanides, p. 111-112. (۴)

درباریان آن پادشاه نیز ثبت شده. از مجراهای مختلف ما تا اندازه‌ای از مندرجات آن کتاب میزانی بدست داریم مثلاً در تطابق قسمتی از مندرجات کتب عربی در تاریخ ایران و شاهنامه فردوسی که بواسطه ترجمه فارسی (نه ترجمه عربی) بخدای نامه منتهی میشود بعضی قسمتهای آن کتاب اصلی پیداست. مندرجات این کتاب بسیار حماسی و وطن پرستانه و مفید بطرفداری از خاندان سلطنت و طعن بر غاصبین و یاغیان و همه جا رزمی و رجزی بوده و هم از نطقهای جلوس پادشاهان و خطابه‌های خیلی منشیانه و وصایای سیاسی (عهد) و پند و اندرز پادشاهان با عبارت پردازی و سخن سرایی (که از قدیم مرغوب ایرانیان بوده) پر بوده و مخصوصاً محاورات و خطابه‌های اخلاقی در آن خیلی زیاد بوده است.

اسم کتاب پهلوئی تاریخ ایران یعنی «خواتای نامک» که بعدها خدای نامه شد بواسطه مؤلفین کتب عربی بر ما معلوم است (۱) و چنانکه گفتیم بمعنی نامۀ خداوندان یعنی نامۀ خسروان بوده که بعدها بهمان معنی (برای احترام از لفظ خدای) کلمۀ شاهنامه معمول شد. این کتاب را ابتدا عبد الله بن المقفع ظاهراً در نیمۀ اول قرن دوم ببری ترجمه کرد و نام آنرا بعبری «سیر ملوک الفرس» گذاشت و بهمین واسطه تاریخ ایران و داستان سلاطین اساطیری در میان مسلمانان معروف شده و در ادبیات عربی انتشار وسیع یافت و باقصی بلاد مغرب و مصر و حجاز رسید و قصص ایرانی چنان در میان اعراب متداول و رایج شد که شعرای عرب در اشعار خود از آنها سخن راندند (۲).

چنانکه گفتیم علاوه بر خدای نامه قطعاً کتب تاریخی دیگری در زبان پهلوئی بوده و مخصوصاً راجع بتاریخ خود ساسانیان که ربطی بخدای نامه نداشته و مستقل بوده‌اند و دلیل این آن است که در کتب تاریخی عربی قدیم و همچنین در شاهنامه در خصوص تاریخ ایران خیلی روایات و مطالبی پیدا میشود که از روایات ناشی از سیر الملوک ابن المقفع فرق زیاد دارد. علاوه بر این در تاریخ طبری مثلاً در خصوص اردشیر بابکان و سلاطین آخری ساسانی اخبار خیلی خوب و صحیح تاریخی آمده که قطعاً از خدای نامه نبوده و از مآخذ قدیم پهلوئی بطور غیر مستقیم بدان کتاب گذشته و نیز بعضی قصه‌ها و رومانهای پهلوئی بوده که قسمتی از مضمون آنها مداز تألیف خدای نامه در تاریخ عمومی ایران داخل شده مانند کارنامه اردشیر بابکان که هوز اصلش موجود است و مانند رومان تاریخی مبسوط و دراز بهرام چوین که مضمون آنرا از کتب تاریخی عربی و ترجمه فارسی طبری و شاهنامه میشود بدست آید و آنرا جبلة بن سالم بعبری ترجمه کرده و شاید بدین جهت اسم بهرام چوین در ادبیات عرب معروف شد بود (۳). شاید کتاب قصه رستم و اسفندیار نیز مستقلاً موجود بوده که آنرا

شاهنامه فردوسی میدانیم که سلاطین ساسانی بجمع و تدوین اخبار و تواریخ گذشتگان از پادشاهان اهتیمی داشتند و از آنجمله خسرو انوشیروان (۵۲۱-۵۷۹ میلادی) مخصوصاً باین کار توجهی داشت (۱). مندرجات مقدمۀ مزبور که در سنه ۸۲۹ تحریر شده اگر چه در خیلی مطالب آن محل اعتماد نیست اما در این فقره و کیفیت جمع اولین شاهنامه که ظاهراً از روی مآخذ قدیمی است بسیار قریب با اعتماد و تصدیق است. بموجب مندرجات این مقدمه ابتدا بحکم نوشیروان تاریخ پادشاهان ایران از همه ممالک ایران جمع آوری شده «ویوسته باطراف و اکناف جهان کس فرستادی تا در هر مملکت که حکایات ملوک آنجا تحقیق میکردند و نسخه آن بکتابخانه میسپردند» ولی تاریخ کامل و جامع ایرانرا ابتدا (بقول مقدمۀ شاهنامه از روی همان کتب تاریخی منفرقه خزانه نوشیروان) در زمان یزدگرد سوم (۱۰-۳۱) یعنی در واقع میان سنه ۱۱ و ۱۰ هجری که مشار الیه سلطنت فعلی در تمام ایران داشت بحکم وی یک دهقان (۲) عالم موسوم به دانشور از روی همان نسخه‌های قدیمی تألیف کرده و پرداخت که ظاهراً همان خدای نامۀ پهلوئی (۳) بوده. این کتاب از کیومرث گرفته تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۴) برشته تحریر کشیده بود و آن اساس بزرگ سیر الملوکهای عربی و شاهنامه‌های فارسی دوره اسلامی است. کتاب مزبور قطعاً از روی اسناد و مآخذ کتبی تألیف شده زیرا که بدون همچو مآخذی ممکن نبود اینهمه تفصیلات مرتبه و معینه از افواه جمع آوری و ثبت شود. دلایل و قراین زیادی بصحت اسناد تألیف این کتاب مهم بعهد یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی موجود است (۵). در مقدمۀ قدیم شاهنامه (۶) (غیر بایستقری) در ضمن اسامی مؤلفین تاریخ ایران اسم فرخان (یا فرخانی) موبد زمان همین یزدگرد بن شهریار مذکور است و در بعضی نسخه‌های دیگر از آن مقدمه اسم رامین از

(۱) امیرزاده بایستقر که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نواده امیر تیمور لنگ معروف بگورکان است. مشار الیه بتصحیح شاهنامه همت گاشته و مقدمۀ متداولی که در دیباجه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

(۲) مقصود از دهقانها در عهد ساسانیان و بعد از آن تا دو سه قرن ملاکین و نجیبای ایران بوده که در واقع ستون محکم هیئت اجتماعی و نگهبان آداب و روایات ملی بودند.

(۳) اینکه در زمان ساسانیان در دفاتر رسمی دولتی جدول سلاطین گذشته و مدت سلطنت آنها بدون فرق گذاشتن میان دوره اساطیری و تاریخی حقیقی از کیومرث تا آن زمان ثبت بوده از مآخذ و مدارک مخاف ثابت شده و مخصوصاً آکاتیاس مورخ یونانی قرن ششم میلادی صریحاً ذکر کرده که در زمان خسرو انوشیروان «دیفتر»های (یعنی دفترها) رسمی وقایع موجود بوده که بدقت و مواظبت تمام نگاه میداشتند ولی این فقره معلوم نیست که آیا داستانها و افسانه‌های راجع باشخاص سلاطین و پهلوانان هم کتباً محفوظ بوده یا در افواه دایر بوده است.

(۴) صحت این مطلب را نولید که ثابت کرده باین دلیل که تواریخ و داستانها که از مآخذ مختلفه در دست است تا آخر سلطنت پرویز مطابق همدیگر میروند و پس از آن اختلاف پیدا میشود و این فقره دلیل بر تغییر مآخذ است.

(۵) از جمله بردن اسم خسرو پرویز با احترام و طعن بر پسرش شیرویه قرینه این مطلب است زیرا که یزدگرد از نسل خسرو پرویز بود ولی نه از شعرویه.

(۶) در نسخه برلین که خیلی مفلوط است «فرخان موبد بن یزدگرد بن شهریار» نوشته شده.

(۱) حمزه اصفهانی و الفهرست و مسعودی.

(۲) ابونواس در قصیده مشهور خود در هجو قبیله نزار و ابو تمام در مدح افشین

از ضحاک و فریدون اسم برده‌اند و هکندا.

(۳) یک شاعر عرب در حدود سنه ۲۱۵ در شع خود از چوین اسم میبرد

(الأغانی).

وهادان (۱) و قصه لهراسب (۲) و داستانهای شهر براز (۳) و قصه زال و رودابه و بیژن و منیژه و شاد بهر و عین الحیوة (۴) و قصه شروین و خرین (۵) و قصه طلحند و کو و حکایت شطرنج و غیره.

ترجمه‌های عربی و تهذیبا

پس از جنگ قادسیه و جلولا که برای سلطنت بومی ساسانی شوم بود و شکست رستم سردار ایرانی از سعد بن وقاص در سنه ۱۴ شوکت داستان ایرانی موقماً شکست یافت ولی طولی نکشید که ایرانیان تمدن در حوزه حکمرانی عربهای نیمه وحشی باز در امور عامه دست یافته و علم و آداب ایران در خراسان و سواد (عراق عرب) و تمدن یونان در شامات و مصر بزندگانی اعراب نفوذ و تراوش کردن گرفت. تاریخ سه قرن اول اسلام پر است از نهضت‌های ملی ایرانیان و انقلابات سیاسی و مذهبی در آنجا که برای استرداد سلطنت و استقلال از دست رفته خود از طرفی سپهبدان و مرزبانان و پادوسبانان و استانداران و اشراف ایران خروجهای ترتیب میدادند و از طرف دیگر اتباع زردشت و مانی و مزدک باسامی مختلفه از جاودانی و خرم‌دینی و بابکی و اتباع سُنّباد و مقّع و شلمغانی و بهافرید و چندین طریقه‌های دیگر بعضی بعنوان مذهب مستقل و برخی بعنوان یک طریقه اسلامی در کوشش بودند و خلفای عربی نژاد دمشق

مقدمه خودش شاهنامه فردوسی که طبع کرده فهرست و شرح کاملی از آنها داده و اصلی بودن آنها خیلی مشکوک است بلکه با احتمال قوی از این قصه‌های مذکور در متن چیزی در داستانهای قدیم بوده اند. و یکی از دلایل این فتره آنستکه ابو اسحق ابراهیم بن محمد القضر التبریزی متوفی سنه ۶۲۹ در رساله‌ای که در باب کتاب فهرست ابو ریحان بیرونی نوشته گوید که کتاب سفر الجبارة مانی بابلی بر است از قصه‌های پهلوانان که سام و نریمان از آن جمله است و گویا مانی این دو اسم را از کتاب افسانک [آوسنا] زردشت آذربایجانی برداشته.

(۱) حکایت آغش وهادان که در تاریخ طبری نیز بدان اشاره شده لابد قدیمی است و شرحی راجع باین پهلوان در شاهنامه ۲ کوه درج شده.
(۲) قصه لهراسب از قصه‌های قدیم است و در نهایت الأرب منسوب بدینوری ذکر آن آمده که گوید کتاب لهراسب در زمان اشکانیان تألیف شده و کتابی با اسم «کتاب کیه‌راسف پادشاه» در کتاب الفهرست بابو الحسن علی بن عبیده الریحانی (متوفی سنه ۲۱۹) از خواص مأمون عباسی نیز نسبت داده شده.
(۳) مسعودی در کتاب التنبیه و الأشراف ذکر کتابی از مؤلفات خود را میکند موسوم به «مقاتل فرسان العجم» که در آن اخبار و قصص شهربراز پادشاه ساسانی و کیفیت قتل او را آورده بود.

(۴) در مجمل التواریخ گوید اندر عهد بهمن بن گشتاسب قصه شاد بهر [شاه پُهر = شاپور؟] و عین الحیوة بودست.

(۵) این قصه مبنی بر حکایت مخلوط بافسانه شروین پسر یریتان رئیس بلوک دستبا (دشته) در حدود قزوین است که از طرف یزدگرد (که بنا بر افسانه‌ها پسر یزدگرد اول بود) برای اجرای وصیت آرتکدیوس امپراطور روم (۳۹۵-۴۰۸) که پسر نابالغ خود تئودیوس دوم را (۴۰۸-۴۵۰) جانشین خود کرده بود به یزدانس فرستاده شده بود و چنانکه در شماره گذشته بدان اشاره شد بقول حمزه (بتقل از کسروی) ۲۰ سال کار مملکت یونان را اداره کرد تا پادشاه صغیر سن رشد رسید. دینوری گوید: «شروین را که سوار شجاع و پهلوانی بود نوشیروان پس از صلح با قیصر روم و قرار باج سالیانه که قیصر میبایستی هر ساله پردازد مأمور گرفتن باج و رساندن بجزانه کرد. پس شروین در مملکت روم پیش قیصر ماند همراهی غلام خود خرین که داستان آن مشهور است.»

یز جبلة مذکور ترجمه کرده و همچنین کلیله و دمنه پهلوی و سند باد پهلوی و یادگار زریران و مزدک نامه وجود داشته و شاید عدّه دیگری از کتب قصه ویا آداب پهلوی که ذکرش گذشت نیز در زمان تألیف خدای نامه بوده است. علاوه بر اینها محتمل است که خیلی از قصه‌های (رومان) عاشقانه ویا رزمی فارسی و عربی که در قرون اولی اسلام (قرن دوم تا ششم) برشته انشاء یا نظم کشیده شده ودر میان عامّه ایرانیان مطلوب و دایر بود و موضوعات نیز بداستانهای عهد قبل از اسلام و پهلوانان یا سلاطین ایران قدیم یا هند نسبت داده شده نیز در عهد ساسانیان خواه اصل پهلوی آن (ولو مختصر تر) کتباً موجود بوده و خواه مطالب آن در افواه سائر بوده است مانند قصه ویس و رامین (۱) و وامق و عذراء (۲) و خسرو و شیرین و فرهاد (۳) و قصه‌های بهرام گور و داستان گرشاسف و قصه نریمان و سام و کیقباد و افراسیاب و قصه کی شکان (۴) و قصه آغش

(۱) این قصه که فعلاً فارسی منظوم آنرا در دست داریم از نظم فخر الدین اسعد کرگانی در حدود سنه ۴۴۰ باغلب احتمال اصلاً پهلوی بوده چنانکه در مقدمه آن گوید: «ولیکن پهلوی باشد زبانش نداند هر که بر خواند بیانش» اگر چه معلوم نیست مقصود از «پهلوی» در این شعر همان پهلوی اصطلاحی امروزه بوده ولی مضمون کتاب هم که عشق برادر بخواهر باشد مشکل است بعد از اسلام ترتیب داده شده باشد. در مجمل التواریخ گوید «اندر عهد شاپور اردشیر قصه ویس و رامین بودست.»

(۲) این کتاب اگر چه اسم عربی دارد ولی ظاهراً ترجمه اسم فارسی آن بوده و بقول دو لنتاش سمرقندی کتاب وامق و عذراء قدیمی که «حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده» بودند. در عهد عبد الله بن طاهر امیر خراسان (۲۱۳-۲۳۰) در نیشاپور بر او عرضه شد و او حکم بانلاف آن کرد. این کتاب را عنصری برشته نظم کشیده بوده ولی امروز نسخه آن در دست نیست و فقط ترجمه ترکی آن در دست است که شاعر عثمانی متخلص بلامعی متوفی در سنه ۹۳۷ آنرا از روی نظم عنصری بترکی در آورده. در کتاب الفهرست نسبت کتاب وامق و عذراء بسهل بن هرون کتابدار مأمون خلیفه عباسی که خود از مترجمین پهلوی بمری بود داده شده ولی بعنوان تألیف نه ترجمه و چون اینگونه نویسندگان ماهر در آن زمان کتبی از خود بسباق کتب قدیم ایرانی میپرداختند چنانکه جاحظ در البیان و التنبیه گوید که کتبی که در دست مردم منسوب بایرانیان قدیم است مشکوک است که آیا واقعاً ترجمه از فارسی است ویا این المقتع و سهل بن هرون و غیرهما خود پرداخته و نسبت بایرانیان داده‌اند و نیز میدانیم که سهل بن هرون کتاب نعله و عفر نظیر کلیله و دمنه برای مأمون ساخته لهذا اصلی بودن کتاب وامق و عذراء قدری مشکوک فیه میشود. ابو ریحان بیرونی متوفی سنه ۴۴۰ در فهرست کتب خود از جمله ترجمه قصه وامق و عذراء را می شمارد. در مجمل التواریخ گوید که «اندر آخر دارا بن داراب قصه وامق و عذراء بودست در زمین یونان و بعضی گویند بهمد پدرش. . . .» و در تاریخ گزیده گوید بهمد اسکندر مکدونی بوده.

(۳) مقصود خسرو پرویز است و شیرین یا «سیرا» زن مسیحی آرامی (سریانی) او بود و فرهاد از سپهبدان پرویز بوده که بنا بر افسانه‌ها عاشق شیرین بود. این قصه تاریخی نیست ولی بعضی از حکایات شیرین و خسرو در کتاب المحاسن و الأضداد جاحظ نیز موجود است و شاید در زبان پهلوی اصل افسانه‌ای کوچکی داشته.

(۴) اسم این سه داستان اخیر و همچنین دو قصه مذکور بعد از آن در مجمل التواریخ آمده که گوید این حکایات را از کتاب شاهنامه منشور ابو المؤتید بلخی [نثر ابو المؤتید . . .] اقتباس کرده و از ایترار معلوم میشود که در آن شاهنامه که ما در شماره ۲ و ۸ کلاه از آن سخن راندیم و ظاهراً در اوایل قرن سوم هجری تألیف شده این قصص موجود بوده و لهذا حکم آنها مثل داستانهای نیست که بعد از فردوسی بتقلید او ساخته شده مثل فرامرزنامه و سام‌نامه و جهانگیر نامه و برزوانه و بهمن نامه و بانو گشتاسب نامه و داراب نامه و قهرمان نامه و هوشنگ نامه و فغفور نامه و طهورث نامه و قران حبشی و حکایت جشید و قصه کوش‌بیل دندان که زول موهل در

مسعودی در سنه ۱۱۴ برای هشام بن عبد الملک ترجمه شد^(۱) ولی ابتدا در زمان عباسیان بود که بواسطه انتقال پایتخت خلافت بجوار طیسفون (مدین) پایتخت ساسانیان ترجمه کتب پهلوی از طرف ایرانیان زردشتی مذهب و عربی دان و یا جدید الاسلام رواج یافت و یکی از اولین مترجمین که خبر از او داریم مؤلف و مترجم بزرگ ایرانی معروف روزبه پسر دادویه مکی باو عمرو ایرانی زردشتی بود از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم که چون در دست عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس مسلمان شد معروف باو محمد عبد الله بن المقفع بن المبارک گشت^(۲). مشار الیه چندین کتاب از

و بغداد از طرفی زنادقه و اهل بدع و علما و حکمای ایرانی نژاد را دنبال کرده و با زجر و شکنجه میکشند و از طرف دیگر مشغول لشکرکشی برای خاموش کردن فتنه‌های اکناف مملکت که از این عمر حاصل میشد بودند. اوضاع اجتماعی و روحانی و ادبی و علمی ایران و نهضت‌های ملی ایرانیان در قرن اول و دوم اسلام و مخصوصاً نشو و نمای مذهب زردشتی و اختلاط و تأثیر آن در عقاید ایرانیان مسلمان موضوع مستقل و مبسوطی است که تحقیق و تتبع و تشریح جداگانه می‌خواهد^(۱). فقط مقصود ما در اینجا حالت کهن و سیر داستان‌های ملی و تاریخ بومی ایران و زنده ماندن آنست در طول این ایام تاریک. قرائن قوی در دست است که خشکسالی سیاسی و قطعی شوکت ملی از حاصلخیزی زمینه ادبی و عقلی ایرانیان چندان نکاسته بود و مخصوصاً در قرن اول و دوم و سوم هجرت کتب و رسائل زیادی از مذهبی و علمی در زبان پهلوی تصنیف شده که چند نسخه از آنها که خیلی مهم است برای ما باز مانده و بعید نیست که چنانکه مقتضای طبیعی هر انقراض و شکست است در دوره بلا فاصله بعد از آن بعلم تاریخ بیشتر از همه اهمیت داده شده و کتب تاریخی در گذارش ایام شوکت و جلال بسیار پرداخته شده باشد^(۲).

خلفای اموی و مخصوصاً عباسی پس از تسلط بر ممالک و ملل متمدن تر از ملت خود لزوم فرا گرفتن ترتیبات اداری منظم‌تری را از مغولین حسن کردند و لهذا از اوایل تمدن اسلامی مترجمین و کتبه از ملل خارجه و مخصوصاً سریانی‌های یونانی دان و ایرانی‌های پهلوی خوان استخدام نمودند و کم کم هوسی بخواندن آثار آن ملل متمدن پیدا کردند^(۳). از وقتی که زبان عربی در تألیف و کتابت نشو و نما کرده و آلت نگارش کاملی شد ترجمه کتب پهلوی و یونانی عبری شروع شد (غالباً بسبب تشویق یا امر یکی از بزرگان مسلمین). اگر چه اولین کتاب پهلوی که خبر از ترجمه شدن آن عبری داریم^(۴) در صورت صحیح روایت کتابی است که بقول

(۱) امیدواریم عقرب یک مقاله عمیق در این باب در کاوه انتشار یابد.

(۲) مثلاً نوشته‌جات منوچهر موبد خراسان و بهرام بن خورزاد که مأخذ ابن المقفع در نامه تشریح بودند و کتاب اردواد (آرتوات ۴) بن مورغان موبدان موبد مؤلف تاریخ بزرگ‌کرد که بلعی در مقدمه خود بترجمه تاریخ طبری از آن حرف می‌زند و کتاب مشتمل بر صور ملوک ساسانی که مسعودی در کتاب التنبیه و الأشراف از تألیف آن سخن میراند از این جمله‌اند.

(۳) اطلاعات راجع بتاریخ و عقاید و آداب ایرانیان تا اندازه‌ای پیش از اسلام نیز در میان اعراب انتشار داشته و روابط و مراودات که از مجاورت اعراب لغمی ملوک حیره با ایرانیان و جنگ معروف ذی قار و استیلای ایرانیان بر عین در عهد نوشیروان پیدا شده بود و تأثیر تسلط شاپور ذو الأکناف بر اعراب بقدرکافی کسری و قصه‌های راجع بکشور او را بر آنها شناسانیده بود. حتی نمایی در کتاب فرّار ملوک الفرس دو بیت شعر بحضرت امیر علی بن ابی طالب نسبت میدهد که در آن تمثیل بکار شاپور با قبیله ایاد نموده. نوروز و مهرجان اعیاد بزرگ ایران نیز در میان اعراب بقدری معروف بود که جریر شاعر عرب در هجو اخطل از آن سخن رانده [الجوالیقی در ماده نبروز].

(۴) اگر چه بر حسب معروف ترجمه کتب پهلوی و یونانی در زمان عباسیان شروع شد و حتی مسعودی در مروج الذهب (جلد هشتم صفحه ۲۹۰) از قول محمد بن علی عدی خراسانی گوید که منصور اولین خلیفه بود که برای او کتب از زبان عجمی عبری ترجمه شد ولی این فقره در باب کتب یونانی صحیح نیست زیرا که در عهد امویان نیز قطعاً کم و بیش ترجمه‌ها بعمل آمده و خبر از ترجمه هانی که برای خالد بن یزید بن معاویه و سالم

کاتب هشام بن عبد الملک شده داریم و در باب کتب پهلوی نیز مشکوک است و مخصوصاً ممکن است ترجمه‌های جلیله بن سالم که پسر همین سالم منشی هشام بن عبد الملک است در زمان خلفای اموی بعمل آمده باشد. جلیله پسر ابو العلاء سالم بن عبد العزیز است و سالم ابتدا از موالی سعید بن عبد الملک بن مروان و عتبه بن عبد الملک بوده و بعدها مولی و کاتب هشام و صاحب دیوان او شد و ظاهراً تا وفات هشام در این منصب باقی بود و پس از هشام نیز زنده بوده. مشار الیه (یعنی سالم) از اشراف و هم از منشیان معروف زبان عرب و یکی از ده نفر بلغای قرون اولی اسلام بود. وی استاد عبد الحمید بن یحیی (ایرانی الأصل) کاتب معروف مروان بن محمد خلیفه اموی و ظاهراً پدر زن عبد الحمید مزبور بوده. خود سالم ظاهراً ایرانی بوده و از یونانی نیز بعضی رسائل عبری ترجمه کرده و بنا بر آنچه ذکر شد ممکن است جلیله پسر وی که کتاب رسم و اسفندیار و قصه بهرام چوبین را از پهلوی عبری ترجمه کرده نیز در زمان امویان بوده و خصوصاً که در کتاب ابن خلکان و بعضی کتب دیگر ذکر شخصی موسوم بابراهیم بن جلیله آمده که عبد الحمید کاتب باو نصابی در خط نویسی داده و از اینقرار ممکن است ترجمه‌های او پیش از ابن المقفع بوده باشد (نولیدکه بواسطه سهوی که در عبارت کتاب الفهرست نموده جلیله را کاتب هشام بن محمد کللی متوفی سنه ۲۰۴ فرض کرده). علاوه بر این ابو عبیده مفضل بن المثنی از اصحاب روایات و مورخین و نسائین بزرگ و معروف متولد در سنه ۱۱۴ و متوفی در سنه ۲۱۰) نیز در کتابی که در اخبار ایران نوشته تاریخ ایران و سلاطین آترا بقول مسعودی از یک شخصی موسوم بقتر کسری روایت میکند و گوید که عتر مزبور بقدری در آثار و اخبار و داستان‌های ایران و سلاطین آن خبرت و شهرت داشت که باسم عتر کسری اشتهار یافته بود. از این قرار عتر کسری نیز از مردم اوایل قرن دوم هجری میشود و بعید نیست کتابی نیز داشته است. محمد بن سائب کللی نسابه معروف که در سنه ۸۲ در جنگ‌های محمد بن اشعث با قشون امویان اشتراک داشته و در سنه ۱۴۶ وفات یافته نیز که منشاء روایت پسرش هشام و وی مأخذ روایتهای زیاد در خصوص تاریخ ایران قدیم و مخصوصاً مأخذ عمده طبری است ممکن است مأخذ کللی هم در دست داشته است. مسعودی در باب تاریخ اشکانیان در مروج الذهب از هشام بن محمد کللی روایت او از پدرش نقل میکند. کللی بنا بر آنچه در کتاب المعرین ابو حاتم سجستانی آمده در خراسان نیز بوده است.

(۱) رجوع شود بشماره ۱۰ کاوه صفحه ۱۴ ستون ۲ حاشیه ۲.

(۲) دادویه پدر عبد الله که اصلاً از اهل جور (فیروز آباد حالیه) از بلاد فارس بوده مأمور مایه (عامل خراج) فارس بود از جانب حجاج بن یوسف ثقفی (یعنی بین سنه ۷۵ و ۹۵ که مدت والیکری حجاج بود در عراق) و بواسطه حیف و میل در مایه حجاج او را آنقدر زد که ناقص و شکسته شد. از زمان نشأت عبد الله (روزبه) بتحقیق خبری نداریم و اگر روایت ابن خلکان که وی در زمان کشته شدنش ۳۶ ساله بوده صحیح باشد باید مشار الیه در حدود سنه ۱۰۴ متولد شده باشد ولی بقول بلاذری در فتوح البلدان مشار الیه در موقیبه صالح بن عبد الرحمن سیستانی از موالی بنی تیمم (که پدرش در سنه ۳۰ در سیستان اسیر شد) در سنه ۹۶ از طرف سلیمان بن عبد الملک اموی عامل خراج عراق شد از طرف او عامل خراج بلوک دجله یا بهقباد گردید و در اینصورت باید تولد وی خیلی قبل از این زمان بوده باشد. مشار الیه در بهره ساکن بوده و پس از سنه ۱۲۷ که یزید بن عمر بن هیره از طرف مروان بن محمد خلیفه اموی والی عراق شد کاتب پسر او

اصفهان و بیرونی و ابن‌الندیم و بلعمی و مؤلف مقدمه قدیم شاهنامه و مؤلف مجمل‌التواریخ این اسامی را پشت سرهم و بهمان ترتیب با اندکی کم و زیاد می‌رند و از این رو میشود گمان کرد که این ترتیب تاریخی است. اسامی این کتب که یا ترجمه مستقیم (نقل) و یا تهذیب (اصلاح^(۱)) و یا تحریر و جمع (۲) خداینامه‌اند (۳) از این قرار است: سیر ملوک الفرس ترجمه محمد بن الجهم برمکی (۴)، تاریخ ملوک الفرس که از خزانه مأمون استخراج شده، سیر ملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی (۵)، سیر ملوک الفرس ترجمه یا جمع محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی (۶)، تاریخ ملوک بنی ساسان ترجمه یا جمع هشام بن قاسم اصفهانی، تاریخ ملوک بنی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه موبد ولایت شاپور از ایالت فارس (۷) و تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی (۸) (خسروی). در الآثار الباقیه بیرونی یک کتاب سیر الملوک بهرام بن

(۱) Rédiger (۲) Recension

(۳) حمزه اصفهانی صریح گوید «در کتاب خداینامه که چون عربی ترجمه شد آنرا

کتاب تاریخ ملوک الفرس نامیدند» (۴) محمد بن الجهم برمکی منجم و شاعر معروف عهد مأمون بود که زایجه طالع مأمون را درست کرد و از طرف مأمون بواسطه انشای چند بیت شعر حاکم دینور و همدان و نهاوند و سوس شد پس از وفات مأمون و جلوس معتصم ظاهراً معزول و منضوب بوده و حتی معتصم حکم بقتل او داد و فقط بواسطه اصرار احمد بن ابی داود خلاص شده و حبس شد. وفته‌اش معلوم نیست و شاید خیلی بعد از جلوس معتصم (۲۱۸) زیسته ولی چون حاظر در کتاب ایقان و التبیان از او روایت میکند احتمال می‌رود که تا عهد خلیفه و اتق بالله نیز زنده بوده است. لقب برمکی شاد بواسطه بودنش در خدمت برامکه بوده.

(۵) زادویه بن شاهویه علاوه بر کتاب مذکور در متن یک کتاب دیگر نیز داشته در علت اعیان ایرانیان که ظاهراً آنهم بزبان عربی بوده و بیرونی در الآثار الباقیه مکرر از آن کتاب نقل کرده. کله داود باهاری که در بعضی از نسخ مقدمه قدیم شاهنامه جزو اسامی مؤلفین سیر الملوکها آمده شاید تصحیف همین «رادوی ساهوی» بوده که بی نقطه و بدون هاء بدل فتحه در آخر ثبت شده بوده و غلط نسخ آنرا باین شکل در آورده. بقول ابن خردادبه زادویه لقب ملوک سرخس بوده. زادویه و ابن المقفع و محمد بن الجهم هر سه ظاهراً مستقیماً از خداینامه پهلوی ترجمه کرده‌اند ولی سایر مؤلفین آن کتاب را تهذیب نموده‌اند.

(۶) تاریخ حیات این مؤلف معلوم نیست ولی اگر بشود او را نوه مطیاری نامی از بزرگان اصفهان فرض کرد که در موقع استیلای عرب و فرار یزدجرد در سنه ۴۱ در اصفهان سر بلند کرده و برضد عربها برخاست در این صورت ممکن است زندگی او را در اوایل یا اواسط قرن دوم هجری بگذاریم و یکی از متقدمین مؤلفین این کتب میشود

(۷) این مؤلف و کتاب او بیشتر از سایرین معروف و مقبول بوده و شاید سبب آن مفضل تر بودن آن بوده. بقول حمزه اصفهانی مشار الیه بیست و اند نسخه از خداینامه را جمع آوری کرده و از روی مطابقت اختلافات آنها تواریخ ملوک ایرانرا اصلاح کرد. حمزه و مؤلف مجمل‌التواریخ خیلی از کتاب او نقل میکنند و این کتاب ظاهراً تهذیب سیر الملوک بوده نه ترجمه خداینامه زیرا که در کتاب حمزه آنرا «اصلاح» اسم میدهد. تاریخ زندگی بهرام بنا معلوم نیست. مردانشاه که اسم پدر اوست اسم پسر زادان فروخ بن یری گسگری کاتب حجاج یوسف نیز بوده که پس از عمر دراز در سنه ۸۲ کشته شد. بارون روزن را در خصوص کتاب بهرام عقیده بر آنست که یکی از روی تحقیق و اجتهادات خود اوست و ترتیب تواریخ او بکلی مصنوعی است. (۸) موسی بن عیسی خسروی که اسمش در مقدمه تاریخ طبری فارسی و کتاب المعاسن والأضداد جاحظ و در کتاب الفهرست و مجمل‌التواریخ آمده ظاهراً در اواسط قرن سوم میزیسته و شاید کتاب خود را در باره سلاطین ساسانی در حدود سنه ۲۵۳ نوشته است زیرا که جاحظ (متوفی در سنه ۲۵۵) کتاب المعاسن را در اواخر عمر

پهلوی عربی ترجمه کرده که اسامی آنها در کتاب الفهرست تألیف ابن‌الندیم که در سنه ۳۷۷ تألیف شده مذکور است از کتب که مشار الیه از پهلوی عربی ترجمه کرده خیلی کم باقی است و فقط چند تا بواسطه باقی ماندن اسم آنها در کتب قدیمه عربی و فارسی بر ما معلوم است مثلاً آئین‌نامه و کلیله و دمنه و کتاب مزدک و کتاب التاج در سیرت نوشیروان و کتاب الیتیمه در مراسلات و کتاب الآداب الکبیر و کتاب الآداب الصغیر و خداینامه (۱). بلاشک مهمه‌ترین کتب ترجمه‌های وی همین کتاب اخیر است که در اندک زمانی معروف شده و در تمام عالم اسلامی و مخصوصاً در عراق عرب و ایران و ماوراء‌النهر شهرتی بسزا یافت و اقبال اعراب از حیث هوس بشنیدن داستانهای ایران و شوق ایرانیان باحیای تاریخ عظمت و افتخار خود بر انتشار این کتاب افزوده و در اندک زمانی تهذیبها و اصلاحهای مختلف از آن و همچنین ترجمه‌های دیگر مستقیم زیاد از خداینامه پیدا شد که بدبختانه مانند خود ترجمه ابن المقفع فقط اسم چندتا از آنها بر ما معلوم است و مأخذ عمده متأخرین بوده‌اند. حمزه

داود بن یزید بود. داود در سنه ۱۳۲ در دست عباسیان کشته شد و پس از آن عبد الله بن المقفع در خدمت عیسی بن علی بن عبد الله بن العباس و برادر او سلیمان (که حاکم بصره بود) داخل شد و منشی عیسی بود برای کرمان (عیسی بن علی در سنه ۱۳۲ والی فارس و کرمان شد) و در دست او مسلمان شد. بعدها در پیش سلیمان و عیسی مانده و تا سلیمان حاکم بصره بود (تا نیمه رمضان سنه ۱۳۹) ظاهراً در خانواده ایشان بوده و پسران اسمعیل بن علی برادر سلیمان را تعلیم میکرد و در همان خانواده علم فصاحت عربی را از ابو الجاهلوس ثور بن یزید اعرابی که گاهی بصره آمده و بر سلیمان بن علی نازل میشد اخذ کرد و بالأخره بواسطه خدمت بهمان خانواده در موقعیکه منصور خلیفه بعموی خود عبد الله بن علی (برادر عیسی و سلیمان) امان نامه میداد (بقول طبری در سنه ۱۳۹ و بقول یعقوبی در سنه ۱۳۷) وی امان نامه را نوشت و بواسطه سختگیری او در تأکید امان مورد کین خلیفه شد و بهمین جهت بعدها در دست سفیان بن معاویه حاکم بصره و جانشین سلیمان بفرض شخصی و باتهم زندگی بزجرهای وحشیانه کشته شد که بعضی روایات با اشاره خود منصور بود [باغلب احتمال در سنه ۱۴۰ یا ۱۴۱]. ابن المقفع یکی از فصحای درجه اول در زبان عربی بود و ابن مقفه وزیر معروف او را یکی از ده نفر بلغای عرب میشمارد علاوه بر این شاعر نیز بوده ولی شعر کم داشته و ابو تمام اشعار او را در حماسه درج کرده و اصعبی کتب او را مدح کرده. مشار الیه با خلیل بن احمد (متوفی سنه ۱۷۰) بواسطه عیاد بن عیاد حلی (متوفی در سنه ۱۷۹) ملاقات کرده و چند روزی با هم بودند. ابن المقفع منتهم پزنده بود و در شمار القلوب نعمالی و پرا جزو زانده و از طرفاه خوش لباس و خوش معاشرت میشمارد و مهدی خلیفه عباسی او را منشأ کتب زنده نامیده و با وجود این در میان مسلمین قدر بلندی داشته بدرجه‌ای که ابن الفقیه (احمد بن محمد بن اسحاق بن الفقیه الهمدانی که در حدود سنه ۲۹۰ تألیف کرده) او را از اشراف معروف ایرانیان در اسلام میشمارد. تاریخ گزیده حمد الله مستوفی نیز او را از زانده شمرده و نسبت میدهد که او ماهها سعی کرد تا نقیض قرآن انشا کند ولی نبلط او را در عهد الهادی بالله خلیفه عباسی (۱۶۹-۱۷۰) میکذارد.

(۱) اسامی این کتب در کتاب الفهرست ثبت است و علاوه بر اینها بقول الفهرست چندین کتاب در منطق و طب که از یونانی بپهلوی ترجمه شده بود ابن المقفع بفارسی ترجمه کرده و کتاب قاطینوریاس (مقولات عشره) ارسطاطالیس و باری آرمینیس یونانی را هم (شاید از روی ترجمه پهلوی آنها) مختصر کرده و کتاب نموده که اقتباسی از کتاب اولی در مفاتیح العلوم خسوارزمی (ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف الکاتب) موجود است. بلاوه نامه معروف نثر هریدان هرید اردشیر بابکان را بشاهزاده طبرستان نیز ترجمه کرده که امروز متن فارسی مترجم از عربی آن در دست است. همچنین بقول مسعودی در مروج الذهب بروایت از محمد بن علی عبیدی خراسانی ابن المقفع بعضی کتب مانی و ابن دیهان و مرقیون را نیز عربی ترجمه کرده بوده است.

مطالبی از او در دست مانده که اهمیت کتاب را معلوم میکند. این مصنف ابو جعفر زردشت بن آذرخورد موبد معروف بمتوکلّی است که معجم البلدان (۱) او را «محمد متوکلّی» و بیرونی (۲) «موبد متوکلّی» و ابن الفقه (۳) «المتوکلّی» و در کتاب خطّی گننام که ذکرش خواهد آمد «ابو جعفر زردشت بن احرا الموبد الذی کان فی خلافة المعتمد» مینامد. در کتاب الفهرست هم (صفحه ۳۰) «المربد [الموبد] الأسود الذی استدعا الموبد فی ایامه من فارس» مینامد که استخراجاتی از کتاب کلیله و دمنه کرده و کتابی پرداخته. اولین بار یوستی حدس زده که «احرا» در کتاب گننام همان آذرخورد است. از این قرار مشار الیه موبدی بوده زردشتی در فارس که متوکلّی خلیفه (۲۳۲-۲۴۷) او را از فارس ببغداد طلیده و در دربار او بوده و شاید بهمین جهت معروف بمتوکلّی بوده و در ایام معتمد خلیفه هم (۲۱۸-۲۲۷) اسمش شهرت داشته است و ممکن است تألیفات وی در آن زمان بوده و در عهد متوکلّی بدست خلیفه مسلمان شده و تغییر اسم داده و محمد نامیده شده باشد (۴).

از این کتب که نماینده مستقیم خدای نامه و سایر کتب پهلوی بودند هیچ کدام در دست نمانده و مانند همه کتب علمی تمدن اسلامی طوفان استیلای مغولهای وحشی اثری از آنان نگذاشته است. حمزه اصفهانی که در سنه ۳۰۱ کتاب خود را نوشته (۵) هفت کتاب سیر الملوک اوّلی را بعلاوه مال کسروی در دست داشته ولی قطعات بعضی از این کتب و بالخصوص مال ابن المقفع و الکسروی و بهرام موبد در کتب موجوده مانده است. در قرون اولی هجرت و مخصوصاً از ابتدای خلافت عباسیان تا تألیف شاهنامه فردوسی بقدری تألیفات در باب ایران قدیم و آثار و عقاید و تاریخ و آداب و مذهب آن و همچنین ترجمه کتب پهلوی و سریانی ایرانی المنشأ زیاد بود که این دوره را بحق عهد شاهنامهها و رستخیز روح ملی ایران توان نامید. در این دوره علاوه بر کتب سیر الملوک و امثال آن راجع بتاریخ ایران و یا قصههای پهلوی مقدار زیادی از کتب پهلوی دیگر نیز بفری ترجمه شد و هم کتب زیادی بفری راجع بایران قدیم تألیف شد و ما مختصری از اسامی کتب و مترجمین و مؤلفین معروف محض اطلاع بر سرمایه زیادی که از ایران قدیم در دست بوده در ذیل کلام ثبت میکنیم. لکن پیش از این کار میخواستیم در خصوص مهمترین کتب داستان ایرانی یعنی خداینامه و ترجمه اسامی آن یعنی سیر ملوک الفرس ابن المقفع چند کلمه بیشتر توضیح بدهیم و در شماره آینده باین کار خواهیم پرداخت.

مهران اصفهانی (۱) نیز علاوه ذکر شده (۲) و همچنین یک کتابی در همین زمینه از بهرام هروی زردشتی (۳) مذکور شده. باعنی نیز در مقدمه ترجمه تاریخ طبری سه کتاب دیگر علاوه میکند و آن تاریخ پادشاهان فارس (۴) و کتاب ساسانیان (۵) و تاریخ یزدگرد تألیف موبدان موبد اردواد مورغان (۶) است. دیباجه قدیم شاهنامه فردوسی در این باب کمال شباهت بمقدمه بلعی دارد و فقط اسم «فرخان موبد ابن یزدگرد» (۷) علاوه می کند. کتاب الفهرست هم کتاب سیره الفرس المعروف باختیارنامه (خدای نامه؟) را که ترجمه اسحق بن یزید (۸) است علاوه میکند. یک مؤلف دیگر را هم میشناسیم که از بعضی جهات اهمیت دارد و اگر چه اسم کتاب او بر ما معلوم نیست ولی

خود نوشته و در آن کتاب مطالب متعددی راجع بسلاطین ساسانی از کسروی نقل میکند و بقول بیرونی در الآثار الباقیه کسروی از موبد متوکلّی در باره عید مهرجان روایت میکند و لهذا وی معاصر این موبد میشود و او چنانکه باید در عهد معتمد و متوکلّی و شاید بعد از آن نیز میزیسته و هم کسروی (بنقل حمزه اصفهانی از او) شکایت از اختلاف و اختلاط تواریخ سلاطین ایران و اختلاف زیاد نسخه های خدای نامه کرده و گوید بجهت رفع این اختلافات و اصلاح تواریخ در مراغه با حسن بن علی همدانی رقّام پیش حاکم آنجا علاء بن احمد جمع شده و تحقیقات کردیم و چون علاء بن احمد آزادی عامل یوسف بن محمد بن یوسف مروزی و الی ارمنستان بود [که در سنه ۲۳۴ و (بقول بلاذری) و ۲۳۶ (بقول طبری) و الی شده و در سنه ۲۳۷ کشته شد] و در سنه ۲۵۰ و ۲۵۱ از طرف بنا معروف بشرابی باز عامل خراج ارمنستان بوده و بعدها در سنه ۲۵۲ حاکم آذربایجان بوده و در سنه ۲۶۰ مقتول شد لهذا ممکن نیست که پیش از سنه ۲۵۱ حاکم مراغه بوده باشد و لابد کسروی کتاب خود را بعد از این تاریخ نوشته است. کسروی کتابی نیز در خصوص نوروز و مهرجان داشته که جاحظ و بیرونی مطالب راجع بنوروز و مهرجان منقول از کسروی را ظاهراً از همان کتاب نقل کرده اند و ظاهراً همان کتاب است که در تاریخ طبرستان محمد بن اسفندیار (تلخیص انگلیسی) بلفظ باسم بیروز و مهرگان [بیروز و مهرگان] موسی بن عیسی السّروی [الکسروی] نسبت داده شده و باز همان کتاب است که در کتاب الفهرست بلفظ ابو الحسن علی بن مهدی کسروی اسناد داده شده. در کتاب الفهرست موسی کسروی را بصفت کاتب توصیف کرده که معنی صاحب دیوان دارد. غیر از مشار الیه سه نفر دیگر نیز بلفظ کسروی ملقب بوده اند که عبارت است از علی بن مهدی سابق الذکر و یزدجرد مهبندان که هر دو در زمان معتمد بودند (۲۷۹-۲۸۹) و ابو القاسم الکسروی اردستانی اصفهانی مقیم بخارا (از اواخر قرن چهارم).

بارون روزن در مقاله مشروحه که در باره خداینامه در مجله روسی سابق الذکر نوشته بواسطه جمع مقبساتی که از کتاب موسی کسروی در مجل التّواریخ و کتب جاحظ و حمزه اصفهانی مانده و جود کتاب سیر الملوک کسروی و متوله محتویات آراتا اندازه ای روشن نموده و ثابت کرده که آن کتاب در دست حمزه و مؤلف مجل بوده و خیلی مطالب مأخوذه از روایات هندی در آن مندرج بوده و ترجمه مستقیم خداینامه نبوده بلکه تألیفی مبنی بر آن اساس بوده است.

(۱) از نسب و تاریخ زندگی این مؤلف اطلاعی در دست نیست. سه نفر مهران نام از اهل اصفهان میدا نیم که یکی پدر حمید کاتب از منشیان برامکه و دیگری مهران پدر قتیبه از نحوین کوفه متوفی سنه ۲۰۰، سومی مهران بن خالد پدر احمد بن مهران از اوایل قرن سوم است. چون اسم او هم در مقدمه بلعی بطبری و هم در مقدمه قدیم شاهنامه ذکر شده لابد پیش از اواسط قرن سوم بوده است.

(۲) الآثار الباقیه صفحه ۹۹.

(۳) این کتاب یکی از مأخذ شاهنامه ابو علی بلخی شاعر بوده.

(۴) اصل اسم ظاهراً آردوات است که اغلب در عربی آذرباد شده و شاید آذرباد موبد بغداد که بیرونی بعضی مطالب از او نقل میکند و بقول یوستی در حدود سنه ۲۰۰ میزیسته همین شخص باشد.

(۵) رجوع کنید بصفحه ۸ ستون ۱ از همین شماره.

(۶) از این مؤلف و حال و تاریخ او چیزی برنگارنده معلوم نیست.

(۱) جلد ۳ صفحه ۱۸۵. (۲) الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳.

(۳) کتاب البلدان تألیف ابو بکر احمد بن محمد الهمدانی صفحه ۲۴۷.

(۴) کسروی (بنقل بیرونی از او) از موبد متوکلّی در باب روز مهرجان روایتی میکند و گوید از وی شنیدم [الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳] و ابن الفقیه در باره آتش آذر جُشنب شرحی از او نقل میکند که در ضمن آن از وقایع سال ۲۸۲ سخن میراند. لهذا اگر مصداق همه این اسامی و القاب چنانکه حدس زدیم یک شخص باشد باید خیلی عمر کرده باشد که در ایام معتمد (متوفی سنه ۲۲۷) نامدار بوده و پس از سنه ۲۸۲ مأخذ روایات یا منشاء تألیفات بوده باشد. حمزه اصفهانی کتاب متوکلّی را در دست داشته و در کتاب الصحیف خود از متوکلّی نقل کرده. م (۵) کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء.

ضمیمه شماره ۱۱ کاوه

مطالب راجع باداره

§§ شماره‌های اولی امسال کاوه یعنی شماره ۱ تا ۶ که مدتی است تمام شده بود و مجبور بودیم برای مشترکین جدید فقط از شماره ۷ باینطرف بفرستیم اینک تجدید طبع شده و در اداره حاضر است. برای مشترکینی که شش شماره اولی امسال نرسیده همه آنها در یکجا با همین شماره فرستاده میشود و هرکسی که شماره‌های اولی را ندارد و باو نرسیده میتواند باداره نوشته و بخواهد و برای کسانی که بعدها قبول اشتراک کنند اگر از شماره اول باینطرف منظماً بخواهند فرستاده خواهد شد.

§§ ما تا کنون روزنامه را فقط برای مشترکین منظم میفرستادیم و برای تک فروشی اساساً فرستاده نمیشد ولی بعد از این مصمم شده‌ایم که مقداری هم پیش وکلای کاوه اگر لازم بدانند برای تک فروشی بفرستیم ولی باید بگوئیم که اداره مسئول منظم رسیدن شماره‌های تک فروشی نیست و ممکن است گاهی از بعضی شماره‌ها که کم بیاید اصلاً بفرستیم نرسد و برای تک فروشی فرستاده نشود و همچنین برای تک فروشی لابد خیلی دیرتر از مشترکین میرسد. قیمت یک شماره را در ایران سه قران قرار دادیم.

§§ وکیل روزنامه کاوه در عراق جناب آقا عبد الرحمن عراقی و در کرمان جناب ارباب شهریار خدابخش رئیس تجارتخانه سروشیان است. اسامی سایر وکلای محترم کاوه نیز چنانکه بتدریج در شماره‌های سابق کاوه درج شده در ایران و خارجه از قرار ذیل است:

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

اسلامبول: جناب حاج حسینقلی تبریزی صاحب مغازه خورشید در اسلامبول

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری

جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری، نمرة ۱۰۱

تبریز: کتابخانه آذربایجان.

مشهد: کتابخانه نصرت.

اصفهان: جناب آقای امین التجار اصفهانی

جناب آقا میرزا محمد علی مکرم حبیب آبادی

شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پزوه ناظم و محاسب در پستخانه ایالتی فارس.

بندر و شهر: جناب آقا میرزا احمد کازرون عضو شرکت بهبهانی برازجانی کازرونی.

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میرصدر میر عبد الباقی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانه‌های مذکور

پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را مستقیماً باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمماً

بایشان ارسال شود.

§§ کسانی که طالب اشتراک کاوه در سال آینده آن که از غرة جمادی الأولى

۱۳۳۹ شروع میشود باشند باید فوراً بجزرد وصول این شماره وجه اشتراک سال آینده را

بوکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته باداره بفرستند و اگر نه کاوه بایشان نمیرسد و بعدما

تا دو باره بنویسند و بخواهند بواسطه طول مدت ایاب وذهاب بستم مدتی عقب میافتد.

•••

تصحیح - در ضمن مقاله اولی شماره گذشته (۱۰) راجع بشبهه اکل

و ماکول توضیحی در حاشیه داده شده بود بدین قرار که آن شبهه فلسفی

عبارت از اشکالی است که در حشر و معاد انسانی که طعمه حیوانی شده

باشد پیش میآید. بعد بواسطه اخطار یکی از فضلا و رجوع بکتب

معلوم شد که در آن مسئله اشتباهی واقع شده و تفسیر آن بر حافظه نگارنده

است و صحیح آنست که شبهه اکل و ماکول عبارت از اشکالی است در

کیفیت حشر و ثواب و عقاب مؤمنی که بدن او را کافری خورده

باشد و جزو بدن وی شده باشد. در رفع این شبهه متکلمین بحثهای

مفصل کرده‌اند و ما فعلاً مختص رفع اشتباه در شبهه این چند سطر را

لازم دانستیم.

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان
قران مارک سایر ممالک

(۱) گنج شایگان

- یا اوضاع اقتصادی ایران .. ۱۰ ۵۰ نیم لیره انگلیسی
(۲) کشف تلپس از روی اسناد
محرمانه انگلیسی در باب ایران ۴ ۱۵ دو شیلینگ »
(۳) جنایت روس و انگلیس
نسبت با ایران ۱ ۳ یک » »
(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی
ایران ۵ ۱۵ سه » »

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و
بطلبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادوایی
در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی
که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود
در ایران طالبین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران
(خیابان ناصری) رجوع نمایند.

دوره چهارساله قدیم کاوه (۳۵ شماره) در اداره کاوه موجود و برای
مشترکین کاوه در ایران یکتومان و در خارجه نیم لیره انگلیسی و برای
غیر مشترکین در ایران دو تومان و در خارجه یک لیره انگلیسی میارزد

اعلان

در منازعه «پرسیپولیس» در برلن همه نوع امتعه خرازی فروشی از
قبیل انواع پیراهنها و زیر پیراهنها و یقه و دستمال و جوراب و دستمال
گردن و دستکش و غیره موجود و بقیمت مناسب بفروش میرسد. منازعه
«پرسیپولیس» از ایران و عثمانی و سایر ممالک سفارشات تجاری قبول
کرده و از کارخانجات معتبر آلمان هر جنس متاعی که سفارش داده شود
چه از اجناس فوق الذکر وجه غیر آن خرید کرده و بسرعت ممکنه
ارسال میدارد و کسانی که طالبند بتوسط منازعه «پرسیپولیس» مالی
سفارش بدهند باید شرایط ذیل را منظور دارند:

۱- هر سفارش و خریدی که بتوسط منازعه «پرسیپولیس» انجام
میکرد در صورتیکه سفارش مزبور کمتر از پنجاه تومان باشد صدی پنج
و اگر بیشتر از آن باشد از قرار صدی سه حق العمل خریداری
منظور خواهد شد.

۲- هر سفارشی که داده میشو باید وجه آن قبلاً فرستاده شود
و برای صرفه صاحب سفارش بهتر است که برات بلیره انگلیسی باشد.
مدیر: رضا تربیت.

آدرس منازعه از این قرار است:

Persépolis
Berlin-Charlottenburg
Goethestraße 1